

درس پنجم : دماوندیه

۱- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند
قلمرو زبانی: دیو سپید: آخرین مرحله از هفت خوان رستم (مرحله ۱: رخس، شیر را می کشد ۲- غلبه تشنگی بسیار بر رستم و رفع تشنگی ۳- رستم، اژدها را می کشد. ۴- کشته شدن زن جادوگر به دست رستم ۵- گرفتاری اولاد دیو به دست رستم ۶- جنگ با ارژنگ دیو ۷- دیو سپید به دست رستم کشته می شود.)
پای در بند: گرفتار / گنبد: عمارت مدور / سپید: فرایند واجی ابدال / پای در بند: وندی مرکب /
قلمرو ادبی: تشخیص: ای دیو سپید، ای گنبد گیتی، ای دماوند (هر موجودی غیر از انسان مورد خطاب قرار بگیرد، تشخیص است) کنایه: پای در بند بودن / استعاره: گنبد گیتی (گیتی مانند عمارتی است که گنبد دارد)
تلمیح به دیو سپید شاهنامه / اغراق: دماوند گنبد گیتی باشد (اغراق در بلند بودن) تشبیه: دماوند مانند گنبد گیتی است.

قلمرو فکری: ای دماوند که همانند دیو سفید گرفتار هستی و همانند بام جهان بلندی.
۲- از سیم به سر یکی کُله خود ز آهن به میان یکی کمر بند
قلمرو زبانی: سیم: نقره / کله خود: کلاه جنگی / آهن: سنگ ها و صخره ها / میان: کمر، وسط /
قلمرو ادبی: استعاره: سیم (برف ها مانند نقره سفید هستند)، آهن: سنگ ها و صخره ها / تشبیه: سیم مانند کلاه خود است. / ایهام: میان ۱- میانه کوه ۲- کمر / کمر بند: مرکب / کله خود: ساده / تناسب: سر، کلاه خود - سیم، آهن - میان، کمر بند
قلمرو فکری: برف بر قله ات همانند کلاه جنگی مرد جنگجو نشسته است. سنگ ها و صخره ها همانند کمر بندی آهنینی هستند که به کمر بسته ای

۳- تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دل بند
قلمرو زبانی: تا: به دلیل این که / ت: مضاف الیه (روی تو) / بنهفته: ماضی نقلی «بنهفته ای» /
قلمرو ادبی: حُسن تعلیل: دلیل بلندی کوه دماوند را این می داند که چشم بشر چهره او را نبیند. / تناسب: چشم، چهر

، روی

قلمرو فکری : به دلیل این که انسان ها رویت را نبینند چهره زیبای خود را در میان ابرها پنهان کرده ای

۴- تا واره‌ی از دم ستوران / وین مردم نحس دیو مانند

قلمرو زبانی : واره‌ی : رها بشوی / دم : سخن / ستور : چهارپا / نحس : شوم ، نامبارک / دیو مانند: مانند دیو /

قلمرو ادبی : مجاز : دم / استعاره : ستوران (انسان ها مانند ستور هستند) / تشبیه : مردم مانند دیو

شوم هستند. / دم : ایهام ۱- سخن ۲- نفس

قلمرو فکری : برای این که از هم صحبتی با انسان های حیوان صفت و مردم دیو مانند رها شوی...

۵- با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند

قلمرو زبانی : سپهر : آسمان / شیر سپهر : خورشید / اختر سعد : سیاره مشتری /

قلمرو ادبی : استعاره : شیر سپهر : خورشید / تشخیص : با خورشید پیمان ببندد / کنایه : پیمان بستن با خورشید

کنایه از ارتفاع گرفتن / اغراق : با خورشید پیمان بستن و با سیاره مشتری پیوند بستن / حسن تعلیل : دلیل ارتفاع

دماوند پیمان بستن با خورشید بیان شده است

قلمرو فکری : با خورشید عهد و پیمان دوستی بسته ای و با سیاره مشتری آشنایی برقرار کرده ای.

۶- چون گشت زمین ز جور گردون / سرد و سیه و خموش و آوند،

قلمرو زبانی : چون : وقتی / جور : ظلم / گردون : آسمان / آوند : آنگ ، آویزان ، آویخته

قلمرو ادبی : تشخیص: آسمان به زمین ستم بکند. / تضاد : زمین و گردون / تشخیص : زمین خفه شده / حسن

تعلیل : دلیل معلق بودن زمین جور گردون بیان شده است

قلمرو فکری : وقتی زمین از ظلم و ستم آسمان این گونه سرد و سیاه ساکت و معلق شد...

۷- بنواخت ز خشم بر فلک مشّت / آن مشّت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی : بنواخت : زد / فلک : آسمان /

قلمرو ادبی : تشخیص : زمین از روی خشم مشّت بنوازد ، ای دماوند / تناسب: بنواخت ، مشّت / حسن تعلیل : دلیل

بوجود آمدن دماوند مشّت زدن زمین به آسمان بیان شده است / تشبیه : دماوند به مشّت

قلمرو فکری : زمین از شدّت خشم مشتی به سوی آسمان کوبید، ای کوه دماوند آن مشّت تو هستی.

۸- تو مشّت درشت روزگاری / از گردش قرن‌ها پس افکند

قلمرو زبانی : مشّت درشت : مشّت گره کرده / پس افکند : پس افکنده ، میراث /

قلمرو ادبی : تشبیه : تو مانند مشّت هستی / تشخیص: روزگار مشّت گره کرده داشته باشد / واج آرایی ش

قلمرو فکری : ای کوه دماوند تو مشّت گره کرده روزگار هستی که میراث قرن های گذشته است

۹- ای مشّت زمین بر آسمان شو / بر وی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی : شو : برو / ضربتی چند : چند ضربه « چند: صفت مبهم» وی : آسمان

قلمرو ادبی : تشخیص : ای مشّت زمین / مشّت زمین: استعاره از دماوند / استعاره : زمین مشّت دارد / کنایه : بر

آسمان شو ارتفاع بگیر

قلمرو فکری: ای کوه دماوند به سوی آسمان برو و چند ضربه ی سخت بر آسمان بزن (چون بر زمین ستم کرده است)

۱۰- نی نی تو نه مشت روزگاری / ای کوه نی آم ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: نه نه / نی آم: نیستم

قلمرو ادبی: تشخیص: ای کوه

قلمرو فکری: نه نه، تو مشت روزگار نیستی، از این سخن خود راضی نیستم.

۱۱- تو قلب فسرده زمینی / از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی: فسرده: یخ زده، منجمد / ورم: برآمده /

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند قلب هستی / تشخیص: زمین قلب داشته باشد / ایهام: فسرده: الف) یخ زده (ب)

افسرده/ استعاره: ورم استعاره از بلندی و قله کوه / تناسب: درد و ورم /حسن تعلیل: دلیل یخ زده بودن قله درد و رنج

بیان شده است

قلمرو فکری: ای دماوند تو قلب یخ زده زمین هستی که از شدت درد، ورم نموده ای.

۱۲- تا درد و ورم فرو نشیند / کافور بر آن ضما د کردند

قلمرو زبانی: تا: به دلیل آن که / کافور: نوعی عطر سفید رنگ / ضما د: مرهم، دارو که بر جراحت نهند. ضما د کردن:

بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن/

قلمرو ادبی: استعاره: کافور (برف ها مانند کافور هستند)

قلمرو فکری: برای این که درد و ورم تو از بین برود، مرهمی از کافور بر روی آن گذاشته اند.

۱۳- شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته میسند

قلمرو زبانی: منفجر شو: قیام کن / آتش: خشم

قلمرو ادبی: تشخیص: ای دل زمانه، زمانه دل داشته باشد. / استعاره: آتش استعاره از درد و رنج

قلمرو فکری: ای کوه دماوند، قیام کن و آن آتش خشم درون خود پنهان نکن.

۱۴- خامش منشین، سخن همی گوی / افسرده مباش، خوش همی خند

قلمرو ادبی: تشخیص: سخن گفتن و خندیدن کوه

قلمرو فکری: ساکت نباش و اعتراض کن، غمگین مباش و شادمان باش.

۱۵- پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان، شنو یکی پند

قلمرو زبانی: سوخته جان: شاعر جان سوخته /

قلمرو ادبی: استعاره: آتش استعاره از درد و رنج

قلمرو فکری: آتش خشم خود را پنهان نکن، از این شاعر دل سوخته، پندی بشنو.

۱۶- گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت، به جانت سوگند

قلمرو زبانی: آتش دل: خشم و اعتراض /

قلمرو ادبی: استعاره: آتش استعاره از درد و رنج تناسب: آتش و سوزد /کنایه: جانت می سوزد « نابود می شوی»

قلمرو فکری: اگر آتش خشم خود را پنهان نگه داری، به جانت سوگند می خورم که نابود خواهی شد.

- ۱۷- ای مادرِ سر سپید، بشنو / این پندِ سیاه بخت فرزند
قلمرو زبانی : سر سپید: برف های قلّه کوه / سیاه بخت فرزند : فرزندِ بخت سیاه « شاعر خود را فرزندِ بخت سیاه دماوند می داند » /
قلمرو ادبی: استعاره : مادر - کوه دماوند مانند مادر است / ایهام : سر سپید ۱- موی سفید ۲- قله پر برف / کنایه : سر سپید : پیر / تضاد : سیاه و سفید
قلمرو فکری : ای کوه دماوند، پند این فرزند سیاه بخت را بشنو.
 ۱۸- برکش ز سر این سپید معجز / بنشین به یکی کبود اورند
قلمرو زبانی : برکش : بردار / معجز : روسری ، سر پوش / اورند : اورنگ ، تخت ، سریر /
قلمرو ادبی: استعاره : سپید معجز « برف » / مجاز : « اورند » مجاز از شکوه و شوکت . کبود اورند: استعاره از آسمان بنشین به یکی کبود اورند: کنایه از قدرت یافتن
قلمرو فکری : آن روسری را از سرت بردار (قیام کن) و بر تخت فرمانروایی بنشین.
 ۱۹- بگرای چو اژدهای گرز / بخروش چو شرزه شیر ارغند
قلمرو زبانی : بگرای : حمله کن / گرز : ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک / شرزه : خشمگین و خطرناک / ارغند : خشمگین و قهرآلود
قلمرو ادبی: تشبیه : مانند اژدها حمله کن / چون شیر بخروش / واج آرای ش
قلمرو فکری : حمله کن همانند اژدهایی زهر آلوده و همچون شیری خشمگین بخروش
 ۲۰- بفکن ز پی این اساسِ تزویر / بگسل زهم این نژاد و پیوند
قلمرو زبانی : تزویر: ریا ، دورویی / بگسل : پره کن ، جدا کن /
قلمرو ادبی: استعاره : تزویر مانند بنایی است که پایه و اساس دارد / بگسل زهم : کنایه از نابود کن
قلمرو فکری : این بنای دو رویی را از بیخ و بُن برکن (حکومت شاهنشاهی) و این نسل و تبار را ویران کن.
 ۲۱- برگن ز بن این بنا که باید / از ریشه، بنای ظلم برکند
قلمرو زبانی : برگن : نابود کن
قلمرو ادبی: استعاره : بنا (حکومت شاهنشاهی مانند بنا است) / تشبیه : بنای ظلم (ظلم مانند بنایی است) واج
 آرای ب
قلمرو فکری : این حکومت ستم شاهنشاهی را ویران کن چرا که بنای ظلم و ستم باید نابود شود.
 ۲۲- زین بی خردانِ سفله بستان / دادِ دلِ مردمِ خردمند
قلمرو زبانی : بی خردان : افراد بی خرد / سفله : پست و فرومایه / داد: حق و عدالت
قلمرو ادبی: واج آرای در کسره و د / تضاد : خردمند و سفله
قلمرو فکری : حق مردمان خردمند ستم دیده را از این ستمگران بی خرد بگیر (نابودشان کن)

محمد تقی بهار

قلمرو زبانی :

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

سریر مُلک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد ظهیرالدین فاریابی
اورند

دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم شهریار
سفله

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املایی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

بی خردان سفله - این اساس - مردم نحس - قلب فسرده

۳- در بیت های زیر، ترکیب های اضافی را مشخص کنید:

الف) تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

ب) زین بی خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند

مشت روزگار - گردش قرن ها - داد دل - دل مردم

قلمرو ادبی :

۱- در کدام بیت آرایه «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. بیت های سوم - پنجم - هفتم - یازدهم و دوازدهم

۲- در بیت های زیر، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) از سیم یکی کُله خُود ز آهن به میان یکی کمر بند سیم : برف / کُله خُود : قله / آهن : سنگ ها و
صخره ها

ب) پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنو یکی پند آتش : درد و رنج

۳- شعر های «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید. شعر «دماوندیه» در قالب قصیده سروده شده است و شعر «مست و هشیار» در قالب قطعه. محتوای هر دو بیان مسائل اجتماعی است

قلمرو فکری :

۱- محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاکي ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیر پذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟

دماوند : روشنفکران جامعه سوخته جان : خود شاعر

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می گوید «تو قلب فسرده زمینی» / از درد، ورم نموده یک چند؟ آنرا قلب زمین می داند که به خاطر درد و رنج جامعه یخ زده می داند

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید. بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

۳- مفهوم مشترک سروده های زیر را بنویسید:

الف) شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند بهار
ب) دلا خموشی چرا؟ چو خُم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟ عارف قزوینی
توصیه به مبارزه و قیام علیه ظلم و بیداد و پرهیز از سکوت

روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!

می گویم: « حاجی! شما هر چه دستور بدهید به دیده منت. الان بگو چاه بکنم؛ بگو از دیوار راست بالا روم؛ بگو با دست هایم برایت خاکریز بزنم؛ اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ نزنم؛ تمام این کارها شدنی است اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را مین گذاری کنم! هیچی نباشه واسه مین گذاری این منطقه دو هزارتا مین لازم داریم. دشت است، زمین فوتبال دستی نیست که نوکرتما! ».

حاجی از حرف هایم خنده اش می گیرد اما به زور سعی می کند جلوی خنده اش را بگیرد. می گوید:
حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن عن قریب است که توی این دشت وسیع عملیات کند. توکلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر من؟ از قدیم گفته اند کاجی به از هیچی! شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن کار بگذارید خداوند کریم است.

نمیدانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب است، حرفی نمی توانم بزنم اما این کاری که از ما می خواهد، درست مثل این است که بخواهیم با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم.
حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی است که جرئت کنم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد کنم. می گویم:
هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا وکیلی ما را که سر کار نگذاشته ای؟ بالا غیرتاً اگر می خواهی ما را به دنبال نخود سیاه و این جور چیزها بفرستی، بگو، من به جان مادرم از صبح تا شب توی این دشت، پاره آجر و سنگ و کلوخ به جای مین کار می گذارم!

حاجی جلو می آید. پیشانی ام را می بوسد. دست هایم را توی دستش می گیرد و می گوید: « مؤمن خدا! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم. ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله ای که شده این مین ها را توی دشت، روبه روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و معطل نکنید. » با اینکه ته دلم از این کار بی نتیجه سر در نمی آورم اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم. دوستم احمد رضا را صدا می زنم و ماجرا را به او می گویم. تصمیم می گیریم برویم سوسنگرد و الاغی پیدا کنیم و مین ها را بار الاغ کنیم و بزیم به دشت؛ روبه روی مواضع عراقی ها.

بدل: احمد رضا

اولین خر را که می بینیم، تصمیم به خریدش می گیریم. احمد رضا زُل می زند به چشمان خر و انگاری که صد سال است الاغ شناس بوده باشد؛ آرام در گوشم می گوید: - احمد. این خر، خر خوبی نیست. خیلی چموش است. من می دانم که کار دستان می دهد! از چشمانش شرارت و حيله گری می بارد! احمد رضا چنان جدی حرف می زند که نزدیک است باورم شود؛ می گویم:

- مرد حسابی! خر، خر است دیگر. ما که نیامده ایم خرید و فروش خر کنیم.

ژل : با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن.

چموش : اسب و خر لگد زن

شرارت : بدی

مین ها را که کاشتیم، خر را می آوریم به قیمت مناسب به صاحبش می فروشیم. نکند خیال کردی این خر، جاسوس صدام است؟! احمدرضا اخلاقش همین طوری است. خنده دارترین چیزها را آن قدر جدی می گوید که آدم نمی داند باور کند یا نه! خر هنوز اول کاری چموشی می کند و هر چه افسارش را می کشیم، جلو نمی آید اما بالأخره بعد از ساعتی مین ها را بار خر می کنیم و راه دشت را در پیش می گیریم. خر سلانه سلانه راه می آید و گاهی می ایستد و این سو و آن سو را بو می کشد و علف و خاری را پوزه می زند و دوباره راه می افتد.

سلانه سلانه : آرام آرام

پوزه : دهان حیوان

نزدیک تر که می شویم، اوضاع خطرناک می شود. احمدرضا افسار خر را به دست گرفته و او را قدم به قدم و با احتیاط جلو می کشد. من هم از پشت سر، خر را «هی» میکنم! کم کم به محلی که باید مین ها را روی زمین بکاریم، میرسیم. هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرد هایم. افسار: ریسمانی که به وسیله آن چهارپا را می بندند، لگام.

احمد رضا می گوید: «بهتر است خر را روی زمین بنشانیم» اما خر، خری نیست که با این آسانی ها حرف ما را گوش کند و مثل بچه خر روی زمین بنشیند! احمدرضا اول به شوخی دهانش را داخل گوش خر می کند و آرام می گوید: - خر جان! بفرما بنشین. این جوری خیلی تابلو هستی! اما خر، انگار که مگسی توی گوشش رفته باشد، مدام آن را تکان می دهد و به سر و صورت احمدرضا می کوبد. دو نفری سعی می کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم. اما خر پر زور است و نمی نشیند. احمدرضا می گوید: «این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست. از اول هم گفتم یک خر زبان فهم بخریم، گفתי همین خوب است!» می گویم: «ای بابا. این قدر خر خر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می شدیم. بیا کمک کن مین ها را کار بگذاریم و برویم.» کار بگذاریم : مین را در زمین بکاریم. همین که می خواهیم اولین مین را برداریم، ناگهان خر سرش را بالا می گیرد و با صدای بلند شروع به عرعر می کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم. دلم می خواهد دهان خر را با جفت دست هایم بگیرم و خفه اش کنم. ای لعنت بر دهانی که بی موقع باز شود. آواز الاغ که تمام می شود، دوباره آواز دیگری را شروع می کند. احمدرضا می گوید: «نگفتم این جاسوس دشمن است؟!» و با خشم چنان با لگد به پشت خر می زند که خر آوازش را نیمه کاره رها می کند و جفتک می اندازد و چهار نعل به طرف خاکریز دشمن می دود.

جفتک : لگد حیوانات

- این چه کاری بود؟ چرا خر را فراری دادی؟ احمدرضا می گوید: «بگذار برود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم. الان است که لو برویم. چنان زدم که دیگر هوس نکند بی موقع آواز بخواند» چاره ای نیست. برخلاف مسیر خر می دویم و خودمان را از منطقه دور می کنیم.

به داخل مواضع خودمان که می‌رسیم، نمی‌دانیم از خجالت به حاجی چه بگوییم! بگوییم عرضه کاشتن آن پانزده تا مین را هم نداشتیم؟ بگوییم حریف یک الاغ نشدیم؟

مواضع: موضع، جایگاه، مکان

حاجی خودش به استقبال ما می‌آید؛ با دیدن چهره‌های عرق کرده و سرهای پایین افتاده مان مثل این که ماجرا را حدس زده باشد، می‌گوید: - به به! دو تا پهلوان، احمد! چقدر زود برگشتید؟ بالآخره کار خودتان را کردید؟! این جمله آخر را طوری می‌گوید که یک لحظه گمان می‌کنیم متوجه خرابکاری ما شده و به ما طعنه می‌زند اما حاجی اهل این حرفها نیست. می‌نشینم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش مو به مو توضیح می‌دهیم. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن شوم که کوتاهی نکردید!»

ممیز: «تا» در گروه اسمی «پانزده تا مین»

نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمدرضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لگد آخری که احمدرضا خان به الاغ زد، اضافی بود!»

شاخص: «خان» در گروه اسمی «احمد رضا خان»

روزهای سخت ما خیلی زود می‌رسد. مین‌هایی که قرار بود برسد، هنوز نیامده است. اگر جلوی دشمن مین گذاری کرده بودیم، حالا خیالمان راحت تر بود. تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود. بچه‌های شناسایی، همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده اند تا اطلاعاتی از او بگیرند. اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند: - عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده اند که با وجود هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار گذاشته اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!- هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟ اسیر بعضی لبخند کنایه آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که بار مین رویش بود، گرفتیم... همه ما از تعجب شاخ درآوردیم. آن قدر مین اضافه آوردید که بار الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خبر نداشتید که الاغ با فرار کردنش به سمت مواضع ما، همه چیز را لو داد» همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل خندیدیم...

درک و دریافت:

- ۱- درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید. داستان به شیوه طنز بیان شده است.
- ۲- در باره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید. فضای میدان جنگ با کلماتی خوشایند به تصویر کشیده می‌شود.